

شیخ را می‌آوریم آنهم نه برای عموم، بلکه باین منظور که شاید محققى بخواهد بآن متن استناد نماید، خاصه با توجه باینکه در سالهای اخیر چاپ مجددی از آن ندیده بودیم.

بر این ترتیب شرح و ترجمه اردکانی را با محبوب‌القلوب مقایسه کردیم و میان اصل و ترجمه تا حد ممکن توفیق دادیم؛ چون از شرح و ترجمه تا آنجا که اطلاع داریم تنها یک نسخه موجود بود که بآن مراجعه داشته‌ایم؛ ناچار در مواردی که مشکل می‌نمود تصحیح قیاسی انجام گرفت. گاه برای حفظ سلاست و روانی عبارت کلمه یا جمله‌ای را با توجه به متن اصلی بآن افزوده‌ایم، و گاه با همین توجه از آن انداخته‌ایم.

همانگونه که مکرر گفته‌ایم از این کار جز تعلیم و تربیت منظور دیگری نداشته‌ایم، بنابراین از تعبیراتی که ممکن بود با این هدف منافات داشته باشد و یا برخی از آن نتیجه مطلوب نیابند، صرف‌نظر کردیم، و عنوان (نقل و اقتباس و تصحیح) باین اعتبار است.

موضوعی از سیره شیخ به توضیح و تفسیر نیازمند بود؛ به جهت گشایش راه بررسی در پاورقی‌ها منابعی را نشان داده‌ایم.

اما درباره شرح و ترجمه نمط نهم و دهم کتاب اشارات شیخ، ناگفته نماند که قطب‌الدین متن نمط نهم و دهم اشارات را در محبوب‌القلوب آورده و در موضوعی از آن قسمتی از شرح اشارات خواجه نصیر طوسی را بآن ملحق ساخته و بعضی از مطالب را تفسیر و توضیح کرده است؛ لیکن در ترجمه اردکانی قسمتهای زیادی از ترجمه و نقل نادرست می‌نماید و مقصود ابن سینا را نمی‌رساند و در موضوعی عبارتهایش تعقید و پیچیدگی دارد. ما در این مورد هم سعی نمودیم تا حدودی نظم و ترتیب ظاهری را میان ترجمه و اصل برقرار سازیم و عبارتها را آنگونه به‌رشته آوریم که حداقل مقصود را برساند. عمده کاری که انجام داده‌ایم تا مراجعه‌کننده در فرصت مناسب، خود بتواند این ترجمه را با متن اشارات مقابله نماید، این بوده که ترجمه هر اشاره و تنبیهی را با متن اصلی آن از کتاب‌الاشارات مقابله و مقایسه نمودیم؛ آنگاه آغاز آن اشاره و تنبیه را از متن اشارات در پاورقی نقل کردیم تا کار مراجعه و مقابله ترجمه با اصل آسان گردد. در این مقابله و

سیداحمد حسینی عریضی اردکانی ۳۱

مقایسه به «الاشارات و التنبیها» (چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۹) مراجعه شده است. همانگونه که گفتیم در پایان، متن عربی سیره شیخ را جهت استناد بآن نقل نمودیم و بالاخره فهرست الفبایی آثار ابن سینا و پس از آن منابع و مصادر تحقیق این مجموعه را آورده ایم.

زندگینامهٔ ابن سینا

ابوعبید جوزجانی^۱، که از خواص و ندیمان - بلکه از خادمان و مریدان شیخ بوده روایت می‌کند که شیخ می‌فرمود^۲:

پدر من از اهل بلخ^۳ بود و در روزگار نوح^۴ بن منصور، از بلخ به بخارا^۵

۱. جوزجانی نسبت به جوزجان (= جوزجانان) شهری است بزرگ از شهرهای خراسان قدیم واقع میان بلخ و مرو رود (معجم البلدان ج ۲، ص ۱۸۲). و منسوب به آن می‌باشند گروهی از رجال ایران، از جمله: ابوعبید عبدالواحد جوزجانی فقیه و فیلسوفی که در حدود سال ۴۰۳ به خدمت ابن سینا رسیده و تا آخر عمر شیخ با او بوده است (احوالش: تتمة صوان الحکمة، ص ۹۳ - چهارمقالهٔ عروضی، ص ۲۵۳ - کنزالحکمه، ص ۶۳ - درة الاخبار، ش ۴۹)

۲. مرگذشت یا سیرهٔ ابن سینا که به قلم او و شاگردش نگارش یافته علاوه بر نسخه‌های مستقل و جداگانه‌ای که در مجموعه‌های خطی موجود است؛ به وسیلهٔ ابن ابی‌اصیبه نیز تماسش در عیون الانباء (ص ۴۴۵ - ۴۳۷) آورده شده است. در مقدسهٔ «منطق المشرقین» ابن سینا چاپ مصر و دیگر جا هم، جداگانه چاپ شده است؛ بخشهای عمده‌ای از آن در «تتمة صوان الحکمة» یبتهقی (ص ۳۸) و «اخبار الحکماء» قفطی (ص ۲۶۸) و درة الاخبار (ش ۲۵)، حبیب السیرج ۲، ص ۴۴۳ - مجالس المؤمنین ج ۲، ص ۱۸۱ - دستورالوزراء خواند میرص ۱۲۴ نقل شده است.

۳. بلخ ایالت بزرگی بوده در خراسان قدیم و هم‌اکنون قسمتی از آن جزو افغانستان و قسمتی جزو ترکستان شوروی است (معجم البلدان ج ۱، ص ۴۷۹ و حواشی عیون الانباء ص ۴۳۷).

۴. نوح بن منصور نهمین پادشاه ساسانی پس از مرگ پدرش منصور در ۱۱ شوال ۳۶۵ به سلطنت نشست و در ۳۸۷ درگذشت (ابن اثیر و غیره).

۵. بخارا از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر قدیم بوده است (معجم البلدان ج ۱، ص ۲۵۳) و

آمد و در دهی^۱ از دهها عامل گردید. در نزدیکی آن ده دهی دیگر بود «افشنه»^۲ نام، مادرم^۳ را از آن ده گرفت و در آنجا توطن نمود و من در آن ده متولد^۴ شدم،

→ اکنون شهری است در ازبکستان اتحاد جماهیر شوروی.

۱. نام این ده خرمیشین و در منابع تاریخی و جغرافیایی قدیم به صورتهای مختلف ضبط و نقل شده است: (رجوع: ابن حوقل، صورة الارض. لیدن، ۱۹۲۹، ص ۴۸۶ - اصطخری، مسالك العمالک. لیدن، ۱۹۲۷، ص ۳۱۰ - معجم البلدان ج ۲، ص ۳۶۲ - الانساب سمعانی ورق ۱۹۵ ب)

۲. در اکثر نسخه‌های موجود از سیره شیخ و منابع مختلف «افشنه» به همین صورت ضبط شده ولیکن در نسخه متعلق به کتابخانه دانشگاه استانبول که مرحوم سعید نفیسی در ۱۳۳۱ شمسی آن را به چاپ رسانید «آبشنه» آمده است. این ده اکنون هم به همین نام خوانده می‌شود و از آبادیهای معروف بخارا است و در آن دبیرستانی به نام «ابن سینا» نامگذاری شده است (معجم البلدان ج ۱، ص ۲۳۱ - پورسینا، نفیسی، ۱۵۱).

۳. نام مادر فیلسوف در اکثر منابع احوال شیخ «ستاره» یاد شده است.

۴. تاریخ تولد شیخ رئیس با حدود پنج شش سال اختلاف ذکر شده و در نتیجه در مدت عمر و سال وفات او این تغییر و تفاوت اثر داشته است، از جمله: سیره شیخ چاپ نفیسی و چاپ قاهره (۱۹۵۲ م)، تنمة صوان الحکمة (ص ۲۸)، وفيات الاعیان ابن خلکان ج ۱، ص ۴۱۹، شذرات الذهب ابن عماد (ج ۲، ۲۳۷ و ۲۳۴)، الجواهر المضية ابن ابی الوفاء (ج ۱، ۱۹۵)، طرائق الحقایق حاج نایب الصدر (ج ۲، فصل ششم، ص ۲۴۸) همگی سال تولد او را ۳۷ ذکر کرده‌اند. در عیون الانباء (ص ۴۴۵) تولد او را ۳۷۵ و در حبیب السیر (ج ۲، جزو ۴، ص ۴۴۸) و بدتبع آن نامه دانشوران (ج ۱، ۸۹) سال ۳۷۳ را و حبیب السیر (ص ۴۴۸) به روایت دیگری ۳۶۵ و نامه دانشوران به قولی که اصح اقوال دانسته، سال ۳۶۳ را یاد کرده‌اند.

عمر فیلسوف: سیره شیخ چاپ نفیسی و نیز چاپ قاهره، تنمة صوان الحکمة بیهقی، مختصر الدول ابن عبری ص ۳۲۵، البداية والنهاية ابن کثیر (ج ۱۲، ۴۲)، لسان المیزان ابن حجر عسقلانی (ج ۲، ۲۹۳ و ۲۹۱)، سرآة الجنان یافعی (ج ۳، ۵۱، ۴۷)، همگی عمر او را ۵۸ سال گفته‌اند. اما در عیون الانباء و سیره مطبوع در مقدمه منطلق المشرقین و نیز آثار البلاد زکریای قزوینی (چاپ آلمان ص ۲۰۰) عمر شیخ را ۵۳ سال و خواندمیر در حبیب السیر ج ۲، ص ۴۴۷ به روایتی ۵۴ سال و هم او در حبیب السیر و دستورالوزراء به روایت دیگری ۶۳ سال نقل کرده‌اند (حبیب السیر ج ۲، ص ۴۴۸ - دستورالوزراء ص ۱۲۴).

وفات: اکثر منابعی که در تاریخ تولد و مدت عمر شیخ رئیس اظهار نظر کرده‌اند وفات او را جمعه رمضان ۴۲۸ گفته‌اند جز آنکه خواندمیر علاوه بر این در حبیب السیر (ج ۲، ص ۴۴۷) و دستورالوزراء (ص ۲۴ و ۱۳۵) به روایتی سال درگذشت را ۴۲۷ یاد

و بعد از من برادرم^۱ متولد شد؛ پس به شهر بخارا آمدم و من را به معلم قرآن و ادب سپردند، و چون ده ساله شدم قرآن و بسیاری از علم ادب آموخته بودم و مردم از من در تعجب بودند.

پدرم و برادرم اجابت دعوت اسماعیلیه^۲ مصر کرده بودند و به نحوی که از

→ کرده است. محتمل است بعضی از این اختلافات ناشی از قطعه شعری باشد که در این مورد گفته شده:

حجة الحق ابوعلی سینا در «شجع» آمد از عدم به وجود
در «شصا» کسب کرد کل علوم در «تکز» کرد این جهان بدرود
(شجع - ۳۷۳) - (شصا - ۳۹۱) - (تکز - ۴۲۷).

پدین ترتیب و با توجه به بعضی از نسخه‌های موجود از سیره شیخ و نیز منابع معتبر نزدیک به عصر فیلسوف می‌توان این قول را تأیید نمود که تولد شیخ رئیس در ۳۷۰ و درگذشت او در ۴۲۸ و مدت عمرش ۵۸ بوده است. استاد محیط طباطبایی در مورد میلاد ابن سینا مقاله‌ای دارد که در «الکتاب الذهبی» صفحه ۱۶۲ مندرج است. ایشان نیز قول به ۳۷۰ را بر اقوال دیگر ترجیح داده‌اند.

۱. برادر ابن سینا به نام محمود پنج سال پس از او متولد شده است (تتمة صوان الحکمة ص ۳۹).
۲. از زندگی پدر ابن سینا و جزئیات آن همان مقدار اطلاع داریم که شیخ در سیره خود ذکر کرده است. قدر مسلم آنچه شیخ از پدر و برادر پیرامون مسائل اسماعیلی شنیده - طبق تصریحی که در سیره شده - بعد از ده سالگیش بوده و با توجه به اینکه برادرش محمود، پنج سال از او جوانتر بوده، هنگامی که شیخ ده ساله بوده وی بیش از پنج سال نداشته و قابل قبول نیست که در این سن و حوالی آن بتواند درباره عقل و نفس اسماعیلی مذاکره نماید. پس محتمل است منظور از شیخ نقل و حکایتی است از گرایش پدر و برادرش به مسائل فلسفی و مسلک اسماعیلیان بی آنکه این گرایش، مقارن ده سالگی وی بوده یا نبوده؛ در غیر این صورت، لازم می‌آید که قول کسانی را بپذیریم که گفته‌اند شیخ برادر دیگری داشته موسوم به «علی» از جمله ابن ابی اصیبعه، در فهرست تصانیف شیخ آورده است که وی کتاب «الهدایة فی الحکمة» را در قلعه فردجان - قلعه‌ای که در آن محبوس بود - برای برادرش «علی» نوشت (سیره شیخ. قاهره ۱۳۲۸ ص ۱۳۲۸ - عیون الانباء ص ۴۵۷)؛ اما در آغاز کتاب «الهدایة» به نام فردی تصریح نشده و ابتدای آن این است: کتاب «الهدایة»: اسعدك الله ايها الاخ العزيز بالتوفيق هاديا و عاصما... (قنواتی، مؤلفات ابن سینا ص ۹۹ - دکتر مهدوی، فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا ص ۲۵۳). از جمله ابهامات زندگی شیخ مسأله اسماعیلیه است که پدر و برادرش دعوت آنها را پذیرفته بوده‌اند - اگرچه خود معترف است که مسائل مورد مذاکره ایشان همچون عقل و نفس برطبق سبانی و اصول مسلم نزد او نبوده است. اینکه بی‌هقی آورده که ابن سینا و پدرش «رسائل

ایشان ذکر نفس و عقل شنیده بودند، با یکدیگر مذاکره می نمودند؛ و من می شنیدم و می فهمیدم و عقل من آنها را قبول نمی کرد؛ و من را نیز به قبول دعوت اسماعیلیه می خواندند؛ و گاهی ذکر فلسفه و هندسه و حساب هندی، بر زبان ایشان جاری می شد.

مردی سبزی فروش^۱ در آن شهر بود که حساب هندی میدانست، و پدرم مرا برای تعلم به نزد آن مرد برد (و من از وی آن را آموختم).
بعد از آن ابو عبدالله ناتلی^۲ به بخارا آمد و ادعای حکمت و فلسفه می کرد و پدرم او را در پهلوی خانه خود منزل داد، برای آنکه من از او تعلیم گیرم.
پیش از ورود ناتلی من نزد اسماعیل^۳ زاهد به تحصیل فقه مشغول بودم

→ اخوان الصفا را مطالعه می نمودند نقلی خالی از نظر نیست و به تفضیله اسماعیلیه ارتباط دارد. امتناع شیخ از تقرب به دربار محمود و مسعود غزنوی و از بین رفتن آثار او به وسیله سپاهیان مسعود غزنوی و حسین غوری و توصل او به دربار علاءالدوله و خاندان کاکویه شیعی مذهب، بدون مناسبت نبوده است. اگرچه برخی شیخ را حنفی یا شافعی دانسته اند (الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه، ابن ابی الوفاء ج ۱، ص ۱۹۵) ولیکن این نسبتها مقرون به صحت نیست، خاندانش دعوت داعیان اسماعیلی را اجابت نموده و خودش هم بیشتر به شیعی بودن اشتهار داشته است. محتمل است فارسی نویسی او یکی از راههای مبارزه او علیه فرهنگ سلطه گر زمانش بوده، و مؤید این مطلب است آنچه ابن اثیر در حوادث سال ۴۲۸ آورده است: در شعبان ابوعلی سینا حکیم و فیلسوف ناسی صاحب تصانیفی که بر مذاهب فلاسفه، سایر است درگذشت و مرگ او در اصفهان بود، وی در خدمت علاءالدوله ابو جعفر بن کاکویه بود، و شک نیست که ابو جعفر اعتقاد فاسد داشته و به همین جهت ابن سینا در تصانیف خود در الحاد و رد بر شرایع در سرزمین او اقدام کرده است (ابن اثیر، الکامل ج ۹، ص ۱۹۰ - ۱۸۹).

۱. بطوری که یبھقی نقل می کند ابن سینا حساب و هندسه و جبر و مقاله را نزد «محمود مساح» که بقالی نیز می کرده، آموخت (تتمة صوان الحکمة ص ۴).

۲. ناتلی، ابو عبدالله، از مردم شهر ناتل طبرستان بوده و نخستین استادی است که ابن سینا را با علم منطق آشنا کرد. در کتب تراجم این سه کتاب را از تألیفات او بر شمرده اند:

۱. مقالة فی کمیة عمر الطبیعی ۲. رسالة فی الوجود و شرح اسمه ۳. رسالة فی علم الاکسیر. (رجوع: آثار الباقیة بیرونی ص ۸۳ - تتمة صوان الحکمة ص ۲۲ - معجم البلدان ج ۵، ص ۲۵ - عیون الانباء ص ۳۲۴)

۳. برخی گفته اند که اسماعیل زاهد همان ابو محمد اسماعیل بن حسین بن علی بن هارون، فقیه و زاهد معروف قرن چهارم است که ساکن بخارا بوده و در سال ۴۰۲ درگذشته است (پورسینا، نفیسی، ص ۱۴۰).

و اسماعیل از اهل خیر و عرفان و سلوک بود، و من بر «طرق مطالبه»^۱ و وجوه اعتراض بر مجیب بر وجهی که عادت قوم است اطلاع بهم رسانیده بودم.

نخست نزد ناتلی شروع به خواندن «ایساغوجی»^۲ کردم و چون به تعریف جنس رسید که: «هوالمقول علی کثیرین مختلفین بالنوع فی جواب ماهو»^۳ چند سخن بر او ایراد نمودم که بسیار تعجب کرد و به پدرم گفت: البته او را به غیر تحصیل علم مشغول ساز، و هر مسأله که ناتلی می گفت می فهمیدم و بهتر از او آن را تصور می کردم؛ تا آنکه ظواهر منطق را بر او خواندم و از دقایق آن او را چیزی نبود.

پس، از پیش خود به مطالعه کتب مشغول شدم و علم منطق را محکم گردانیدم، و شروع به خواندن کتاب «اقلیدس»^۴ کردم و پنج - شش شکل را بر او خواندم و بقیه کتاب را از پیش خود حل نمودم؛ بعد از آن (مطالعه خود را) به کتاب «مجسطی»^۵ (منتقل نمودم) و چون از مطالعه مقدمات آن فارغ شدم و به اشکال هندسی رسیدم، ناتلی به من گفت که خود مطالعه کن و آنچه می فهمی بر من عرضه نما تا خطا و صواب آن را به تو بگویم؛ و او را قوت اقامت برحل آن کتاب نبود، و اشکال بسیار بود که تا آن وقت نفهمیده بود و من به او می فهمانیدم؛

۱. «طرق مطالبه» همان وقوف و آگاهی بر کیفیت پاسخ و پرسش است که میان فقها و متکلمان و اهل منطق رایج بوده و در علم منطق مورد غوررسی قرار گرفته و تکامل یافته و با عناوین «مطلب ما»، «مطلب هل»، «مطلب لم» ذکر شده است. حکیم سبزواری گفته: اسالمطالسب ثلاثه علم «مطلب ما»، «مطلب هل»، «مطلب لم»

۲. کتاب ایساغوجی تألیف فروریوس صوری را ابوعثمان دمشقی (سده سوم هجری) از یونانی به عربی ترجمه کرد، این متن - علاوه بر چاپهای قدیم - به وسیله دکتر احمد فؤاد الاخوانی به سال (۱۳۷۱ ق - ۱۹۵۲ م) در قاهره به چاپ رسید. (الفهرست، ابن الندیم، ۱۳۹۳ ق، ص ۳۱۳، ۳۵۶ - مقدمه ایساغوجی ص ۴۴).

۳. عبارت ایساغوجی در چاپ قاهره (ص ۶۹) چنین است: «الجنس هوالمقول علی کثیرین مختلفین بالنوع من طریق ماهو».

۴. اقلیدس در قرن سوم قبل از میلاد می زیسته است، وی واضح هندسه مسطحه و اصول اقلیدسی می باشد. نام او را بر کتابش نهاده اند.

۵. مجسطی تألیف بطلمیوس (متولد، حدود ۹۰ م - وفات ۱۶۰ م) نخستین کتاب فلکی است که در دانشگاههای قدیم رایج بوده است (الفهرست، ابن الندیم، ص ۲۲۷).

پس ناتلی از بخارا به «گرگانج»^۱ رفت، و من مشغول به تحصیل کتب طبیعی و الهی شدم و ابواب علم بر من مفتوح گردید.

پس از چندی که گذشت میل به مطالعه کتب طبی کردم. علم طب از علوم سخت و مشکل نیست و من در اندک وقتی در آن مهارت یافتم و بیماران را معالجه می کردم^۲ و با تجربه بسیار راههای مختلف معالجه بیماران بر من معلوم شد؛ با این همه از مناظره در علم فقه و تعلم آن فارغ نبودم؛ در آن وقت از عمر من شانزده سال گذشته بود؛ پس تا مدت یکسال ونیم دیگر به جد مشغول مطالعه و قرائت کتب شدم و بار دیگر منطق و سایر اجزای فلسفه را اعاده کردم^۳؛ در این مدت شبها نمی خوابیدم و روزها به غیر مطالعه و طلب علم مشغول نمی شدم؛ قلم و کاغذ در پیش خود مهیا داشتم و هر حجتی که بنظر می آمد، مقدمات آن را می نوشتم، در آن نظر می کردم و شروط آن را منظور می داشتم تا آنکه حقیقت آن مسأله بر من معلوم می شد؛ اگر در مسأله ای حیران می ماندم و بر حد وسط قیاس آن راه نمی بردم، به مسجد جامع می رفتم و نماز می گزاردم و نزد مبدع کل، ابتهال و تضرع می کردم تا آنکه بر من منکشف می گردید و شب به خانه برمی گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می شدم و چون خواب بر من غلبه می کرد، یا ضعفی در خود مشاهده می نمودم، تجدید قوا می کردم و به قرائت رجوع می نمودم، و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من ظاهر می شد. پیوسته این شیوه من بود تا آنجا که جمیع علوم را مستحکم گردانیدم و به حسب امکان انسانی بر آنها واقف شدم و آنچه در آن روز حاصل کردم، حال نیز بر همان باقی هستم و تا امروز چیزی بر آن زیاد نکرده ام. بدین ترتیب علوم منطقی و طبیعی و سپس ریاضی را محکم گردانیدم و بعد از آن به علم الهی آمدم و کتاب

۱. گرگانج، واقع در خوارزم، پایتخت خوارزمشاهیان از آل سامون بوده است. رجوع شود به: معجم البلدان ج ۴، ص ۴۵۲.

۲. در تمة صوان الحکمة و نیز در نسخه سیره متعلق به کتابخانه دانشگاه استانبول عبارتی دارد که مضمون آن در این متن نیامده و آن چنین است:

در آن هنگام اهل فضل برای آموختن طب نزد من می آمدند (تمة صوان الحکمة ص ۴۱).

۳. بیهقی گوید در ۱۲ سالگی به دوره نمودن دروس قبلی مبادرت نموده است (تمة صوان الحکمة ص ۴۱).

«مابعدالطبیعه»^۱ را مطالعه کردم و چیزی از آن نفهمیدم و غرض و مقصود واضح آن بر من معلوم نشد؛ چهل مرتبه آن را اعاده نمودم بطوری که عبارات آن درحفظ من ماند، و مقصود از آن را نفهمیدم؛ از خود مأیوس شدم، و به خود گفتم که این کتابی است که راهی به فهم آن نیست؛ تا آنکه روزی در بازار کتابی در دست دلالی دیدم و آن را بر من عرضه نمود و من قبول نکردم؛ اعتقادم این بود که فایده‌ای در این علم نیست. دلال به من گفت: صاحب این کتاب به قیمت آن محتاج است و به سه درهم می‌فروشد؛ این را از او بخر! چون خریدم و در آن نظر کردم، کتابی بود از ابونصر فارابی در «اغراض مابعدالطبیعه»^۲ یعنی الهی. به خانه آمدم و شروع به قرائت آن کتاب کردم و اغراض آن کتاب نیز بر من معلوم شد؛ زیرا که عبارت آن در حفظ من بود و بسیار شاد شدم و در روز دیگر برای شکر خدا بر فقرا تصدق بسیار نمودم.

قطب‌الدین اشکوری گوید: مراد از «علم مابعدالطبیعه» علم الهی است؛ زیرا معلومات آن مجردات است نسبت به ما و از معلومات علم طبیعی که محسوسات است مؤخر است و ما اول محسوسات را ادراک می‌نماییم. به وجهی دیگر، آن را «علم ماقبل‌الطبیعه» می‌گویند؛ زیرا معلومات آن در نفس الامر بر معلومات طبیعی مقدم است. و علم الهی مشککتر و دقیقتر از جمیع علوم است. و ارسطو گفته است که هر که خواهد که در آن شروع نماید باید که «فطرت ثانیه» بهم رساند، و به جهت دقت آن است که بسیاری از ناظران در آن گمراه شده‌اند و به غیر حیرت و ضلالت چیزی حاصل نکرده‌اند.

فاضل شهرزوری^۳ گفته است حکمای متقدم مانند سقراط و افلاطون و ارسطو

۱. کتاب مابعدالطبیعه از ارسطو است و در وجه تسمیه آن چند نظر است؛ از جمله اینکه ارسطو در ترتیب تألیف نخست کتبی که امور طبیعی را تفسیر می‌کند وضع نمود و پس از آن به تألیف فلسفه اولی و علم اعلی و الهیات پرداخت و چون این علوم در وضع و تألیف بعد از طبیعیات قرار گرفت به «مابعدالطبیعه» موسوم گردید.

۲. بخشی از کتاب «اغراض مابعدالطبیعه» ابونصر فارابی (متوفی ۳۳۹ ق. - ۹۵ میلادی) با ده رساله دیگر او در سال ۱۳۴۵ در حیدرآباد دکن هندوستان به چاپ رسیده است.

۳. شمس‌الدین شهرزوری محمدبن محمود (متوفی حدود ۶۸۰ ق. - ۱۲۸۱ میلادی) شاگرد سهروردی و مفسر فلسفه اشراق او و شارح «التلویحات» و «حکمة الاشراق». کتاب «نزهة

و غیر ایشان همه زاهد بودند و شیخ رئیس آن سنت را تغییر داد و به استفراغ قوای جسمانی مشعوف بود و بعد از او هر که آمد از فلاسفه به او اقتدا نمود.

بالجمله شیخ می گوید: «در آن روزگار نوح بن منصور در بخارا سلطان بود و مرضی برای او اتفاق افتاد که طبیبان از معالجه آن عاجز شدند و من در آن وقت در این صناعت مشهور شده بودم. سلطان مرا طلبید و در مداوای خود با طبیبان شریک گردانید. من به خدمت او اختصاص یافتم و از او خواستم که مرا اذن دهد تا داخل «دارالکتب» شده هرچه خواهم از کتب طب و غیره مطالعه نمایم و چون اذن داد داخل شدم. در آن خانه اطاقهای بسیار بود و در هر اطاقی صندوق بسیار از کتب بر روی یکدیگر چیده بود؛ در یک اطاق کتب عربیت و شعر بود؛ در اطاق دیگر کتب فقه و همچنین در هر اطاقی کتاب علمی دیگر بود. من در آنجا «کتب اوائل»^۱ را مطالعه کردم و بسیاری از کتب را دیدم که کسی اسم آن را نشنیده بود و خود من نیز ندیده بودم و بعد از آن هم ندیدم. از مطالعه آنها فایده بسیار دیدم و مرتبه هر دانشمندی را شناختم.

شهرزوری گفته است که در آن ایام به حسب اتفاق، آتش در آن کتابخانه افتاد و سوخت و بعضی از دشمنان و مخالفان ابن سینا گفتند که آن کتب را شیخ-الرئیس سوزانیده است^۲ برای آنکه آن علوم را به خود نسبت دهد و انتساب آن به صاحبانش منقطع گردد.

شیخ می گوید: چون به هژده سالگی رسیدم از همه آن علوم فارغ بودم؛ در آن وقت حافظه من از حال بیشتر بود و امروز پختگی من در علوم بیشتر است؛

→ الارواح و روضة الافراح» او را مرحوم ضیاء الدین دری ترجمه نموده و به «کنز الحکمة» موسوم گردانیده، و در ۱۳۱۶ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

۱. کتب و رسائل قدما از فلاسفه یونان و غیره را «کتب اوائل»، و فلسفه و علوم آنها را «علوم اوائل» نامیده اند. *

۲. جز شهرزوری گروهی دیگر نیز این مطلب را نقل کرده اند، از جمله: مجالس المؤمنین شوشتری (ج ۲، ص ۱۸۱)، حبیب السیر (ج ۲، ص ۴۴۴)، دستورالوزراء (ص ۱۲۴) خواندمیر، مرآة الجنان یافعی، شذرات الذهب ابن عماد، تنمة صوان الحکمة بیهقی و غیره. علاوه بر آنکه برخی این نسبت را ناروا دانسته اند در تلخیص تاریخ بخارا (چاپ تهران ص ۳۷) روایتی منقول است که دلالت دارد بر اینکه آتش سوزی در دربار سامانیان مکرر اتفاق افتاده؛ از جمله در سال ۳۵ ق.

ولی مایه علمی من همان است که در اول آموختم و چیزی بر آن افزوده نگردید. در همسایگی من مردی بود که او را ابوالحسن عروضی^۱ می گفتند. وی از من خواهش کرد که در این علوم کتابی برایش تصنیف نمایم. من درخواست او را اجابت نمودم و کتابی نوشتم که مشتمل بر مجموع علوم بود سوای ریاضیات و آن کتاب را «المجموع»^۲ نام نهادم و در آن وقت بیست و یک ساله بودم.^۳ مرد دیگری در همسایگی ما بود که او را ابوبکر برقی^۴ می گفتند و اصل او از خوارزم بود، وی در علم فقه و تفسیر فرزانه و در زهد، یگانه روزگار بود و میل به علوم حکمی نیز داشت و از من خواست تا کتبی را که در این علوم تحریر شده است شرح نمایم، من کتاب «الحاصل والمحصل» را در بیست مجلد برایش تصنیف کردم، و کتاب «البروالاثم» را در علم اخلاق برایش نوشتم؛ وی از این دو کتاب مواظبت نمود و آنها را نزد خود نگهداشت و اجازه نداد دیگری از آنها نسخه بردارد.

اما تصرف من در امور حکومت از آن هنگام بود که پدرم فوت شد و برحسب

۱. درباره ابوالحسن عروضی (در برخی از نسخه ها ابوالحسین) اطلاع مستندی بدست نیامد و در این مورد احتمالی که مرحوم سعید نفیسی در کتاب «پورسینا» داده اند خالی از وجه می باشد.

۲. توصیفی که درباره کتاب «المجموع» در سیره شیخ و به تبع آن در بسیاری از فهرستها آمده معلوم می دارد که این کتاب، کتاب مفصل و بزرگی بوده است؛ کما این که دکتر مهدوی نیز بدان تصریح نموده است (فهرست آثار ابن سینا، مهدوی ص ۷۶). بنابراین کتابی که با نام «المجموع» یا «الحکمة العروضية» (به مناسبت همان عروضی) منسوب به ابن سینا و به تحقیق دکتر محمد سلیم سالم به سال ۱۹۵ میلادی در مصر به چاپ رسید، می تواند بخشی از اصل کتاب باشد؛ زیرا «المجموع» چاپ شده، فقط پیرامون بلاغت و خطابه است و در آغاز آن آمده: «فی معانی کتاب ریطوریقای البلاغه فی الحکمة والخطابة».

۳. با توجه به تاریخ تولد ابن سینا (۳۷۰) وی تألیف و تصنیف را حدود سالهای ۳۹۰، ۳۹۱ آغاز کرده بوده است.

۴. خاندان برقی - بطوری که سمعی در «الانساب» (برگ ۷۵ الف - ب) نقل نموده - از معاریف و مشاهیر خوارزم بوده اند. در مورد اینکه ابوبکر احمد بن محمد برقی (متوفی ۳۷۶ ق) شعر می سروده و استاد ابن سینا بوده و ابن ماکولا دیوان او را به خط ابن سینا دیده است روایتهای مختلف نقل کرده اند (جواهر المزیئة، ج ۱، ص ۱۹۵).

ضرورت از بخارا بیرون آمدم^۱ و به گرگانج رفتم. در این ایام ابوالحسین سهلی^۲ وزیر خوارزمشاه بود. وی دوستدار این علوم بود و از صاحبان آن جانبداری می کرد؛ همو مرا به علی بن مأمون خوارزمشاه^۳ شناسانید. من در آن وقت در زی فقیهان بودم و طیلسان و تحت الحنک داشتم.

باز بر حسب ضرورت از آنجا به نسا^۴، و از نسا به ایبورد، و از ایبورد به طوس، و از طوس به شقان^۵، و از آنجا به سمنقان^۶، و از آنجا به جاجرم، و از جاجرم به جرجان

۱. اینکه ابن سینا می گوید «بر حسب ضرورت از بخارا بیرون آمدم» شاید اشاره به مطلبی باشد که عروضی در چهارمقاله نقل کرده و آن اینکه سلطان محمود مطلع گردید در دربار خوارزمشاهی دانشمندانی چون بوعلی و بوریحان و یومعشر بلخی و بوسهل مسیحی و احمد بن عبدالجلیل سگزی به خدمت اشتغال دارند؛ پس ابن میکال را که خود مردی دانشمند بود به رسالت به دربار خوارزمشاهی فرستاد که ایشان را به خدمت آورد. بوعلی و بوسهل پذیرفتند و ناچار به ترک گرگانج شده راه گرگان پیش گرفتند. از آنچه یاقوت آورده تاریخ این مسافرت به تقریب مستفاد می شود. یاقوت گوید ابوالحسین سهلی وزیر ابوالعباس مأمون در ۴۰۴ از بیم ابوالعباس از خوارزم بیرون رفت و در «سرمن رای» بغداد در ۴۱۸ درگذشت. از طرفی ابوالعباس مأمون را هم در ۴۰۷ کشته اند؛ پس ابن سینا بعد از سال ۴۰۴ و پیش از ۴۰۷ از گرگانج خارج شده؛ چه، قبل از ۴۰۴ طرفداری چون سهلی را داشته و خروج او از گرگانج بی وجه می نموده است (چهارمقاله عروضی. لیدن ص ۷۶-۷۸ - معجم الادباء. اوقاف گیپ ج ۲، ص ۱۰۲)

۲. ابوالحسین احمد بن محمد سهلی وزیر دانشمند علی بن مأمون خوارزمشاه بوده و در ۴۱۸ ق درگذشته است. ثعالبی و یاقوت، وی را به «سهلی» نسبت داده اند (یتیمه الدهر. مصر ج ۴، ص ۲۳۸ - معجم الادباء، اوقاف گیپ ج ۲، ص ۱۰۲) ولیکن شواهد موجود دلالت دارد که نسبت به «سهلی» صحیح تر است. ابن سینا با برادر او ابوالحسن سهل بن محمد سهلی و نیز برادرزاده اش ابو عبدالله، حسین بن سهل بن محمد سهلی ارتباط علمی داشته و به نام هر یک رساله ای نوشته است:

«ارجوزه منطق» را برای ابوالحسن و «مقاله فی امر مشوب» را برای پسر او تألیف کرده است. (رجوع شود به حواشی چهارمقاله عروضی ص ۲۴۴)

۳. ابوالحسن علی بن مأمون خوارزمشاهی برادر ابوالعباس مأمون در ۳۸۷ به جای پدر به سلطنت نشست و تا سال ۳۹۰ حکومت نمود. (پورسینا، نفیسی)

۴. نسا از شهرهای خراسان قدیم و فاصله آن تا سرخس دو روز راه بوده است (معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۲).

۵. شقان دهی بوده در نواحی نیشابور (معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۵۳).

۶. سمنقان یا سمنگان شهری بوده نزدیک جاجرم از اعمال نیشابور و آن را به شکل های مختلف

آمدم؛ و مقصود من امیر قابوس بود؛ و امیر قابوس^۱ در آن موقع مأخوذ و محبوس شد؛ و من به دهستان رفتم، و در آنجا بیمار شدم و به جرجان برگشتم و ابو عبید جوزجانی به من اختصاص پیدا کرد.

تکمله جوزجانی

ابو عبید جوزجانی می گوید: من این حکایت را از لفظ شیخ شنیدم، و بعد از آن تا وقت وفات ابن سینا با او بودم، و چون به جرجان برگشت، سردی در آنجا بود که او را ابو محمد شیرازی می گفتند وی علوم فلسفی را بسیار دوست می داشت؛ بدین جهت در جوار خود برای شیخ خانه ای خرید و او را در آنجا فرود آورد؛ و من هر روز به نزد شیخ می رفتم و کتاب «مجسطی» و «مختصر اوسط»^۲ منطق را می خواندم و شیخ برای ابو محمد کتاب «المبدء والمعاد» و کتاب «الارصاد الکلیة» را تصنیف کرد؛ و در آنجا کتب بسیار تصنیف کرد؛ مانند بخشی از آغاز کتاب «قانون» و «مختصر مجسطی» و کتب و رساله های دیگر؛ پس از آنجا به سرزمین «جبال»^۳ آمد و در آنجا نیز کتابهای بسیار نوشت.

→ ضبط کرده اند؛ از جمله: سمغان؛ سمنقان؛ سمنقان؛ سمینقان و هم اکنون سه جای دیگر را بدین نام می شناسیم: دهی در نواحی قوچان؛ دهی در ناحیه جام و شهری در شمال غربی افغانستان. (رجوع: حاشیه تمة صوان الحکمة، ص ۴۵. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۴ و پورسینا، نفیسی ص ۹۶)

۱. شمس المعالی ابوالحسن قابوس بن وشمگیر زیاری در ۳۶۶ به سلطنت نشست و در ۴۰۳ هلاک گردید؛ پس اینکه ابن سینا می گوید امیر قابوس مأخوذ و محبوس بود، باید در اواخر ۴۰۳ باشد. در این بخش از سیره از ملاقات ابن سینا با امیر قابوس سخنی به میان نیامده است؛ اما عروضی به ملاقات ابوعلی و قابوس اشاره نموده و در این باب داستانی ذکر می کند (چهار مقاله عروضی ص ۷۸ به بعد - الکامل ج ۹، ص ۹۹ - ۹۸ حوادث سال ۴۰۳).

۲. کتاب «مختصر اوسط» را شیخ برای ابو عبید جوزجانی املا نمود و به همین جهت آن را «الاوسط جوزجانی» نیز می گویند.

۳. اصطخری گوید: جبال ناحیه وسیعی است که شامل شهرهای مهمی چون: همدان، اصفهان، قم، ری، کاشان، نهاوند و کرج ابی دلف و غیره می شد و گاهی به معنای اخص، آن را بر ری

پس از آن آهنگ ری^۱ نمود و به نزد مجدالدوله^۲ بن فخرالدوله و مادرش «سیده»^۳ آمد و به واسطه کتابها و نامه‌هایی که همراه داشت او را شناختند. در آن وقت مجدالدوله به بیماری غلبه سودا گرفتار بود. شیخ به معالجه او مشغول گشت و کتاب «المعاد» را در همین هنگام تصنیف کرد؛ و در آنجا بود تا وقتی که شمس‌الدوله^۴ قصد آن ولایت کرد؛ و این بعد از کشته شدن هلال بن بدر بن حسنویه^۵ و هزیمت لشکر بغداد بود؛ پس اسبابی اتفاق افتاد که شیخ از ری به حسب ضرورت خارج شد به قزوین رفت^۶، و از آنجا به همدان سفر کرد، و به خدمت «کدبانویه»^۷ رسید

→ و قزوین تا حدود زنجان و همدان و کرمانشاه اطلاق کرده‌اند (مسالك الممالک ص ۱۹۵ - معجم البلدان ج ۲، ص ۹۹).

۱. گویا تاریخ این مسافرت که علت آن تا حدودی نامعلوم است ۴۰۵ بوده است.

۲. مجدالدوله، ابوطالب، رستم بن فخرالدوله دیلمی (۳۸۷ - ۴۲۰ ق) است که پس از فوت پدر، در چهار یا شش یا یازده سالگی به سلطنت نشست و چون کودک بی‌بیش نبوده کفالت امور و رتق و فتق آن را «سیده» - مادرش - برعهده گرفت. (الکامل ابن اثیر، حوادث ۳۸۷ - ۳۷۹ ج ۹، ص ۵۵ - ۲۵)

۳. سیده خاتون شیرین، دختر شروین، ملقب به ام‌الملوک، ملکه معروف آل زیار و مشهور به «سیده»، زنی لایق و شایسته بوده و همان‌طور که گفتیم پس از فوت همسرش به علت خردسالی فرزندش، زمام امور را بدست گرفت. (الکامل ابن اثیر، ج ۹ حوادث سال ۳۸۷ - مجمل التواریخ والقصص ص ۳۹۵)

۴. شمس‌الدوله فرزند دیگر فخرالدوله دیلمی است که حکمران همدان و کرمانشاه بود و مدتی هم در ری حکمرانی کرد؛ وی پس از ۴۱۲ درگذشت. (الکامل، ج ۹ حوادث سال ۴۰۵ - مجمل التواریخ والقصص ص ۳۹۹ به بعد)

۵. ابوالنجم، ناصرالدین، بدر بن حسنویه بن حسین کردی پریکانی، از سرکردگان مغرب ایران بود و در سال ۳۷۰ از طرف عضدالدوله حکمران کردان گردید. وی بر شاپورخواست، دینور، بروجرد، نهاوند و اسدآباد و قسمتی از اهواز حکومت می‌کرد و در سال ۴۰۵ به دست طایفه گوران، از طوایف کرد، کشته شد. این طایفه بعد از قتل او با شمس‌الدوله حاکم همدان بیعت کرده‌اند. هلال بن بدر که در این موقع در اسارت سلطان‌الدوله دیلمی، صاحب بغداد، بود به جنگ شمس‌الدوله آمد و جنگ در ذی‌قعدة ۴۰۵ با سقوط بغداد و اسارت و قتل هلال به دست شمس‌الدوله پایان یافت. (الکامل، ج ۹، حوادث سال ۴۰۵ - مجمل التواریخ والقصص تصحیح بهار، تهران ۱۳۱۸، ص ۳۹۱ به بعد)

۶. محتمل است سفر بوعلی از ری به قزوین و همدان بعد از ۴۰۵ اتفاق افتاده باشد؛ چه، در این سال بدر کشته شده است. (الکامل ج ۹، حوادث ۴۰۵)

۷. کدبانویه را برخی از رجال دربار شمس‌الدوله و بعضی او را زوجه شمس‌الدوله دانسته‌اند! (جشن‌نامه بوعلی دکتر صفاء، ج ۱ ص ۲۴. پورسینا، نفیسی ۷۹)

و از خواص او گردید؛ بعد از آن شمس‌الدوله را بر احوال شیخ معرفت حاصل شد و او را برای معالجه قولنجی که عارضش شده بود طلبید و شیخ او را معالجه کرد، حق - تعالی - شفا بخشید، وی شیخ را در مجلس خود اکرام نمود، خلعت‌های بسیار عطا کرد و او را ندیم خاص گردانید. چهل روز که از این وقایع گذشت، شمس‌الدوله به قصد جنگ بیرون آمد و آهنگ «قرمیسین»^۱ و جنگ با «عناز»^۲ نمود و به هنگام حرکت شیخ را نیز همراه برد؛ ولی در این حادثه هزیمت یافت و به همدان بازگشت. در همدان شیخ را تکلیف وزارت کرد^۳ و شیخ پذیرفت؛ لیکن سپاهیان^۴ به سبب ترسی که از شیخ داشتند بر او شوریدند، به خانه او هجوم بردند، اسباب و اسوالش را غارت کردند، شیخ را گرفتند و به زندان انداختند و اراده قتل او کردند. شمس‌الدوله از این کار ممانعت کرد. شیخ را رها کردند و او چهل روز در خانه ابوسعید دخدوک پنهان بود. در همین هنگام مرض قولنج شمس‌الدوله عود نمود و شیخ را طلبید؛ چون شیخ حاضر شد، شمس‌الدوله عذر بسیار خواست و تعظیم و تکریم بی حد بجا آورد. شیخ به معالجه او مشغول شد و شمس‌الدوله مجدداً امر وزارت را به او تفویض نمود.

۱. قرمیسین، معرب کرمانشاه است و رجوع کنید به معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۳.
۲. از این خاندان عنازیان ابوالفتح، محمد بن عناز و پسرش حسام‌الدوله، فارس بن محمد عناز و چند تن دیگر، همان‌گونه که در کتب تاریخی آمده، از ۳۸۱ تا حدود ۴۳۸ ق در قسمتی از ایران (کرمانشاه و دقوق) فرمانروایی کرده‌اند. (الکامل، ج ۹، ابن‌اثیر، حوادث سال ۳۹۷)
۳. محتمل است شیخ، میان سالهای ۴۰۶ تا ۴۱۱ ق در پست وزارت بوده، چه آنکه جنگ شمس‌الدوله با هلال در ذی‌قعدة ۴۰۵ پایان یافت و شمس‌الدوله به فتح بلاد و تصرف اسوال و عزل و نصب افراد گرفتار بود و در آخرین روزهای سال ۴۰۵ یا اوایل ۴۰۶ از ری به همدان بازگشت. از طرفی در سال ۴۱۱ بطوری که ابن‌اثیر گفته، تاج‌الملک ابونصرین بهرام قوهی وزیر شمس‌الدوله بوده و پس از فوت شمس‌الدوله (۴۱۲ ق) وزیر سماء‌الدوله شده است. (الکامل، ج ۹، وقایع ۴۱۱ ق)
۴. شورش سپاهیان بر شیخ و حمله به خانه او و غارت و تاراج اموالش موضوعی است که بیشتر حاکی از ضعف حکومت دیلمیان می‌کند و دلیل بر سوء تدبیر فیلسوف در کار سیاست نیست؛ چه آنکه ابن‌اثیر در حوادث سال ۴۱۱ نقل می‌کند که در این سال شورش سپاهیان ترک در همدان بر صاحب خود شمس‌الدوله رو به ازدیاد نهاد و پیش از این هم این امر مکرر اتفاق افتاده بود و شمس‌الدوله بردباری نشان می‌داد. (الکامل، ج ۹، حوادث ۴۱۱).

قطب‌الدین اشکوری گوید که: از جمله سنت حکما این بوده که خدمت ملوک و جاه و مقام حکومت را قبول نمی‌کردند و آن را در مقابل قوت و قدرت معنوی، پست و حقیر می‌شمردند و می‌گفتند که اگر ملوک را به موجب خواهش ایشان خدمت‌نمایی مالک تو می‌شوند و اگر برخلاف طبیعت ایشان رفتار کنی تو را خوار و ذلیل می‌دارند؛ عدم اجابت را بزرگ می‌شمارند و به هنگام عقاب، ضرب رقاب را کوچک می‌پندارند.

سعید بن حمید گفته است: صحبت ملوک به حمام شباهت دارد که هر که از آن خارج باشد میل دخول در آن را دارد و هر که در آن داخل شد به خروج از آن راغب گردد.

ابن مقفع گفته است: اقبال سلطان موجب تعب است و ادبار او سبب مذلت و در کلام یکی از حکما آمده است: اگر به خدمت سلطان گرفتار شدی، اول از طبع او جستجو کن و اخلاق و صفات او را بدست‌آور و بعد از آن برای خود طبعی بهم‌رسان که با طبیعت و اخلاق او سازش داشته باشد تا آنکه از او سالم بمانی.

ابو عبید جوزجانی گوید: از شیخ درخواست نمودم که کتب ارسطو را شرح نماید؛ جواب داد که مرا در این وقت فرصت آن نیست؛ اگر خواهی کتابی تصنیف می‌کنم مشتمل بر آنچه نزد من صحیح است از این علوم، بی‌آنکه مناظره با کسی را در میان آورم، یا به رد قول مخالفی مشغول شوم. پس ابتدا به طبیعیات کتاب «الشفاء»^۱ نمود و کتاب اول «القانون»^۲ را پیش از آن تصنیف کرده بود.

۱. کتاب الشفا شامل چهار جمله است: ۱. منطق ۲. طبیعیات ۳. تعلیمیات (هندسه، هیات، ارثماطیقی، موسیقی) ۴. الهیات.

بطوری که جوزجانی در سیره شیخ و در مقدمه شفا نقل می‌کند، شیخ، نخست در عهد وزارت شمس‌الدوله به تألیف طبیعیات پرداخته و حدود ۲۰ برگگی از آن را نوشته و پس از فوت شمس‌الدوله هنگامی که در خانه ابو غالب عطار پنهان بوده بدون مراجعه به کتابی دیگر در مدت بیست روز بقیه طبیعیات (جز کتاب حیوان و نبات) را تألیف نموده و کتاب منطق را آغاز کرده است؛ البته در آنجا چندان به منطق نپرداخته و بعد از رهایی از زندان قلعه فردجان در خانه علوی (سال ۴۱۴) به نوشتن دنباله کتاب مشغول شده و در اصفهان منطق و دیگر اجزای آن را به پایان رسانیده و قسمت تعلیمیات را که قبل از منطق تألیف کرده بود به آن افزوده است.

۲. کتاب قانون به پنج کتاب تقسیم می‌شود: الف- امور کلیه، دارای چهار فن. ب- ادویه

هر شب طلبه علوم در خانه اش جمع می شدند. گاه من شفا را می خواندم و گاه دیگری قانون را. و در نسخه فاضل شهرزوری مذکور است که معصومی^۱ از قانون می خواند، و ابن زبیل^۲ از اشارات و بهمنیار^۳ از حاصل و محصول، هر یک به حسب نوبت؛ و چون فارغ می شدیم به استفراغ و تجدید قوا می پرداختیم. تدریس در شب به جهت عدم فراغت در روز بود و آنهم به اعتبار گرفتاری ابن سینا به خدمت امیر. مدتی بر این سیاق گذشت تا اینکه شمس الدوله آهنگ جنگ با فرمانروای سرزمین «طارم»^۴ کرد. در نزدیکی طارم مرض قولنج وی عود نمود و به علت سوء تدبیر

مفرده، در دو جمله. ج- امراض جزئی در اعضای انسان، دارای بیست و دو فن. د- امراض جزئی واقع در اعضای غیر مخصوص، در پنج فن. ه- ادویه مرکب در چند مقاله و دو جمله. (مقدمه قانون چاپ تهران، ۱۲۹۶ ق)

۱. ابو عبدالله، محمد بن احمد معصومی (متوفی ۴۲۰ یا ۴۵ هجری) بنابه تصریح یبھقی فاضلترین شاگرد ابن سینا بوده و هموست که شیخ «رسالة العشق» را برایش نوشته است. وی به جای استاد به برخی از پرسشهای شدیدالحن ابوریحان بیرونی پاسخ داد. معصومی به تازی سروده دارد و بهاءالدین عاملی در کشکول نمونه ای از سروده او را آورده است. (تتمه صوان الحکمة، ص ۹۵- کشکول بهاءالدین عاملی چاپ تهران ص ۷۵)

۲. ابومنصور، حسین بن طاهر بن زبیل اصفهانی، در ۴۴ درگذشته است. وی طبیعیات شفا را مختصر نموده و بر رساله حی بن یقظان گزارشی دارد. (تتمه صوان الحکمة، ص ۹۲)

۳. ابوالحسن، بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی، مشهورترین شاگرد ابن سینا و از فرزندان سده پنجم هجری است. وی در ۴۵۸ یعنی سی سال پس از استادش درگذشته و بطوری که در فهرست آثار شیخ آمده، ابن سینا سه چهار جلد از کتب و رسائل خود را به نام او نوشته است. کتاب «التحصیل» بهمنیار که منتخبی است از کتب شیخ، از آثار مشهور فلسفه اسلامی به شمار می آید. نگارنده پیرامون این کتاب نظریه ای دارد که امیدوارم بتوانم به عنوان مقاله ای منتشر نمایم. (تتمه صوان الحکمة، ص ۹۱- مقدمه التحصیل، تهران دانشکده الهیات)

۴. در این ترجمه آمده که شمس الدوله برای جنگ با بهاءالدوله عازم سرزمین طارم گشت، اما در متن عربی سیره، هیچ جا ذکری از «بهاءالدوله» نشده و گویا این اشتباه از ترجمه عبارت «لحرب الامیربها» است، که مترجم گمان کرده شمس الدوله برای جنگ با «امیربها» عازم طارم شده و در واقع تصور کرده که «الامیربها» اسم علمی است؛ در صورتی که ضمیر در بها مجرور و مرجع آن سرزمین «طارم» است. آن گاه کلمه «الدوله» را هم بدان افزوده است. و اصل عبارت چنین است: «ثم توجه شمس الدوله الی طارم لحرب الایمیربها».

۵. طارم (= طرم) ناحیه بزرگی بوده واقع در میان کوههایی که مشرف بر قزوین است. سرزمین طارم در آن زمان جزو قلمرو سالاریان یا بنو مرزبان، یا بنو مسافر و اکثر در دست ابراهیم بن-

و عدم قبول سخنان شیخ، بیماریهای دیگر به آن ضمیمه گشت. سپاهیان از حال او به وحشت افتادند و او را در مهدی نهاده، به همدان بازگشتند. در این بازگشت شمس الدوله درگذشت و مردم با پسرش، سماءالدوله، بیعت کردند و از شیخ خواهش کردند که منصب وزارت را بپذیرد و شیخ امتناع کرد. پس از آن علاءالدوله چند مأمور فرستاد که شیخ را گرفته مخفیانه به نزد او برند. شیخ در خانه ابوغالب عطار^۲ پنهان بود و من در آنجا اتمام کتاب شفا را خواهش نمودم. کاغذ و دوات از ابوغالب گرفت و بی آنکه به کتابی رجوع نماید، جمیع الهیات و طبیعیات شفا را (جز کتاب حیوان و نبات) نوشت؛ پس شروع به نوشتن منطق شفا کرد و جزوی از آن را نیز نوشت؛ پس تاج الملک^۳ او را متهم گردانید به اینکه بسا علاءالدوله^۴ مکاتبه نموده است (و حاکم را به جستجوی او برانگیخت)؛ یکی از دشمنانش مخفیگاه او را نشان داد؛ پس او را گرفتند و اذیت و آزار رسانیدند و

→ سرزبان (۳۸۷ - ۴۲۰) بوده است و محتمل است شمس الدوله به جنگ او رفته باشد (معجم البلدان، ۴۶ ص ۳۲ - پورسینا، نفیسی ص ۸۰)

۱. در این ترجمه آمده است که علاءالدوله، مخفیانه فرستاد تا شیخ را گرفته به نزد او برند. این تعبیر مخالف متن عربی نسخه‌های موجود از سیره شیخ است؛ چه، در تمام نسخه‌های موجود که ما دیده‌ایم چنین آمده است که شیخ در نهان به علاءالدوله نامه نوشت و درخواست نمود که او را بپذیرد. آنچه پس از این خواهد آمد - که تاج الملک شیخ را به مکاتبه با علاءالدوله متهم ساخت - متن عربی را تأیید می‌کند.

۲. مرحوم نفیسی احتمال می‌دهد که این ابوغالب عطار، همان ابوعلی بن عطار است که ذکرش در حینب السیر رفته است (نفیسی، پورسینا، ص ۱۸۴)

۳. تاج الملک، ابونصر بن بهرام قوهی (- کوهی) است که پس از عزل ابن سینا از وزارت، در ۴۱۱ وزیر شمس الدوله شد و پس از درگذشت شمس الدوله، وزیر سماءالدوله گردید. او رقیب سرسخت ابن سینا بود و همو با سماءالدوله هر دو نسبت به علاءالدوله دشمنی داشتند. (الکامل، ج ۹، حوادث ۴۱۱ به بعد.)

۴. علاءالدوله، عضدالدین ابوجعفر محمد بن دشمن زار، معروف به کاکویه، از شاهان ناسی اواخر قرن پنجم ایران بوده است. پدرش اسپهبد دشمن زار، برادر سیده خاتون، مادر مجدالدوله و شمس الدوله بوده و به همین جهت به کاکویه شهرت یافته (کاکو: دایی). علاءالدوله در ۳۹۸ حکمران اصفهان شد و در ۴۱۴ همدان و در ۴۱۷ شاپورخواست و در ۴۱۹ ری را گرفت و همیشه با کردان مغرب و ترکان غزنوی درگیری داشت. محمود غزنوی در ۴۲۰ ری را از او گرفت و آنجا را به پسر خود مسعود سپرد و علاءالدوله، دست‌نشانده غزنویان شد؛ اما پس از بازگشت مسعود به خراسان در ۴۲۱،

به قلعه «فردجان»^۱ برده به زندان انداختند. شیخ در آن قلعه قصیده‌ای سرود که مطلعش این است:

دخولی بالیقین کما تراه وکل الشک فی امر الخروج^۲
 شیخ چهار ماه در آن قلعه زندانی بود تا آنکه علاءالدوله قصد همدان کرد و بر آنجا مسلط شد و تاج‌الملک گریخت و به آن قلعه آمد؛ پس علاءالدوله از همدان بیرون رفت و تاج‌الملک با پسر شمس‌الدوله (= سماءالدوله) از قلعه به همدان آمدند و شیخ را همراه خود آوردند. شیخ در خانه علوی فرود آمد و مشغول تصنیف منطق شفا شد. در قلعه فردجان هم کتاب «هدایة الحکمة» و رساله حی بن یقظان و کتاب «القولنج» را تصنیف کرده بود. کتاب «الادویة القلیبة» را هم در آغاز ورود به همدان نوشت.

در همدان مدتی بر این وضع گذشت؛ پس شیخ قصد اصفهان کرد^۳ و از همدان متنکروار بیرون آمد و بجز سن و برادرش محمود و دو غلام، کسی دیگر در خدمت شیخ نبود. همگی لباس صوفیه بر تن داشتیم و در زی آن طایفه بودیم.

→ وی بار دیگر اصفهان را گرفت و چون مسعود از عهده او برنیامد، در ۴۲۴ اصفهان را به او واگذار کرد. در ۴۲۵ بر مسعود شورید و شکست خورد و اصفهان را از دست داد. در ۴۲۷ باز اصفهان را از دست مسعود گرفت و در سال ۴۳۳ درگذشت. (ابن الاثیر، ج ۹، حوادث سال ۴۱۴ به بعد.)

۱. فردجان که در نسخه‌های مختلف با ضبطهای: مزدجان، فرودخان و نردوان آمده، همان فردجان است که قلعه‌ای است در پانزده فرسنگی همدان، بر سر راه اصفهان. ابن‌اثیر، از آن همین‌گونه یاد می‌کند، لیکن یاقوت می‌گوید: فردجان از قلعه‌های نواحی همدان است، در سمت جرا، و آن را «پراهان» نیز گویند. ابن‌القیه هم این‌چنین نوشته است: در ناحیه «پراهان» دهی است که به آن فردجان می‌گویند. (الکامل، ج ۹، حوادث سال ۴۲۱.

معجم البلدان، جلد ۴، ص ۲۴۷. البلدان ابن‌القیه. لیدن ص ۲۴۵ - ۲۴۶)

۲. ورودم به این مکان همان‌طور که می‌بینی (می‌بینم) قطعی و یقینی است؛ ولی آنچه مورد شک و تردید است خروج از این مکان است.

۳. محتمل است مسافرت ابن‌سینا به اصفهان حدود ۴۱۴ هجری بوده باشد؛ زیرا ابن‌اثیر می‌نویسد: در همین سال بود که علاءالدوله همدان را گرفت و قلعه فردجان را محاصره کرد و سماءالدوله و تاج‌الملک را در آنجا یافت و به ایشان اسان داد و آنها را با خود به همدان برد. (الکامل، ج ۹، حوادث ۴۱۴ ق.)

در راه سختیها و دشواریهای بسیار کشیدیم تا آنکه رسیدیم به طبران^۱ که دهی است است بر در شهر اصفهان. دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله به استقبال آمدند و جامه‌ها و مرکبهای مخصوص آوردند و شیخ را در محله‌ای که مشهور به «کون گنبد» بود در خانه عبدالله بن بی بی^۲ فرود آوردند و در آنجا اسباب معیشت از فرشها و لوازم منزل و آنچه ضروری می‌نمود مهیا بود. شیخ به مجلس علاءالدوله رفت و اکرام و احترامی که شایسته مقام او بود بعمل آوردند.

علاءالدوله فرمان داد تا در شبهای جمعه با حضور او برای شیخ مجلس مناظره ترتیب دهند و علما از طبقات مختلف، در آن گرد آیند. شیخ در اصفهان کتاب شفا را به پایان رسانید و از منطق و مجسطی آن فارغ شد و اقلیدس و ارثماتیقی و موسیقی را مختصر نمود و بر هر یک از کتب ریاضی چیزی افزود و معتقد بود آنچه را افزوده است محتاج الیه و لازم می‌نموده است؛ چنانکه در مجسطی دوازده شکل در اختلاف منظر زیاد نمود و در علم هیأت مجسطی بعضی امور ایراد کرد که به خاطر کسی نرسیده بود و به کتاب اقلیدس چند شبهه وارد ساخت و در ارثماتیقی و موسیقی خواص نیکو ذکر نمود که پیشینیان از ایراد و بیان آنها غافل مانده بودند و همه را به اتمام رسانید مگر کتاب نبات و حیوان را که آن دو را هم با کتاب «النجاة» در وقتی که علاءالدوله به شاپورخواست می‌رفت، در راه تصنیف کرد.

بالجمله شیخ از ندیمان علاءالدوله گشت. چون علاءالدوله عزم همدان

۱. در نسخه‌های مختلف سیره شیخ و در برخی از منابع، نام «طبران» بابای موحد آمده ولیکن در حوالی اصفهان از دهکده‌ای به اسم «طبران» - تا آنجا که ما تفحص کرده‌ایم - ذکر نرفته است؛ بدین ترتیب ممکن است این ده همان «طهران» باشد که در نزهةالقلوب محل آن، حوالی اصفهان ذکر شده است. در فرهنگ جغرافیایی ایران «تیران» را از دهستانهای «کرون» بخش نجف‌آباد اصفهان یاد کرده‌اند. میان اصفهان و نجف‌آباد و در فاصله میان آتشگاه و دهکده کوشک و قلعه کاربزننگ، دهکده‌ای است که هم‌اکنون آن را «طبرانچی» (= تیرانچی) یا طهرانچی می‌نامند. این دهکده جزء دهستان ماریین بخش سده اصفهان است. (ر: نزهةالقلوب، ص ۵۴ و فرهنگ جغرافیایی کشور، تهران، ۱۳۳۲،

ج ۱۰، ص ۵۲)

۲. عبدالله بن بی بی با ضبطهای گوناگون همچون: «عبدالله بن متی»، «هنی»، «بابا»، «بابی» و «ابی» دیده شده است.

نمود شیخ را همسفر خود گردانید. شبی در راه، پیرامون خلل واقع در تقاویمی که از ارضاد قدیمی استخراج می‌شد، سخن به میان آمد. علاءالدوله شیخ را فرمان داد که به‌رصد کواکب اشتغال نماید و در باب هزینه و مخارج آن بطور مطلق صاحب اختیار باشد؛ پس شیخ بدان آغاز نمود و چندین آلت جدید اختراع کرد و مرا متوجه اتخاذ آلات و استخدام صنایع و سازندگان ادوات و آلات گردانید و در باب رصد و آلات آن رساله‌ای نوشت. من هشت سال مشغول به‌رصد بودم ولیکن سفرهای بسیار، موجب تأخیر در امر رصد گردید. شیخ در اصفهان کتاب‌علایی^۱ را نوشت. از جمله عاداتهای جالب و شگفت‌انگیز شیخ این بود که چون کتاب تازه‌ای به‌دستش می‌آمد آن را به‌ترتیب مطالعه نمی‌کرد؛ بلکه مواضع دشوار و مسائل مشکل آن را بررسی، و از آن، مرتبه علمی مؤلف را معلوم می‌کرد.

روزی شیخ در مجلس امیر نشسته بود. ابومنصور جیان^۲ هم حاضر بود. بحث و مذاکره به‌علم لغت رسید و شیخ در آن‌باره سخنی گفت. ابومنصور گفت: تو حکیمی و در لغت صاحب نظر نیستی و تصرف در آن، تو را پسندیده نیست. شیخ از این کلام خشمناک شد و تا سه سال به‌مطالعه کتب لغت مشغول گشت، و کتاب «تهذیب‌اللغة» ازهری^۳ را از خراسان طلبید؛ پس در لغت به‌مرتبه‌ای رسید که کسی به‌پایه او نمی‌رسید؛ آن‌گاه سه قصیده سرود و کلمات غریب و عجیب در آن درج نمود و سه کتاب نوشت: یکی به‌سبک ابن‌عمید^۴، دیگری به‌روش صاحب‌بن‌عباد^۵ و سه دیگر به‌طریق صابی^۶ (پس دستور داد آن سه کتاب را در

۱. شیخ علاوه بر آنچه مذکور افتاد چند اثر دیگر را در اصفهان تألیف کرده، از جمله: دانشنامه‌ی علایی، کتاب‌الانصاف، کتاب لسان‌العرب فی اللغة و رسائل مختلفه.

۲. محتمل است این ابومنصور جیان، همان محمد بن علی بن عمر باشد که لغوی بسیار متبحر بوده و کتاب «ابنیه‌الافعال» و «شرح‌الفصیح» و «الشامل» و «انتهاز‌الغرض فی تفسیر‌المقلوب من کلام‌العرب» را نوشته. (معجم‌الادباء، یاقوت، گیپ ج ۷، ص ۴۷ و ۴۵. بغیة‌الوعاة سیوطی، ص ۷۹)

۳. ازهری، ابومنصور محمد بن احمد بن طلحه م: ۳۷۰ هـ. (الکنی و‌اللقاب قمی، ج ۲، ص ۲۱)

۴. ابن‌العمید، ابوالفضل محمد بن ابی‌عبدالله‌الحسین‌العمید‌القمی. (الکنی و‌اللقاب قمی، ج ۱، ص ۳۹۰)

۵. صاحب‌بن‌عباد، ابوالقاسم اسماعیل بن ابی‌الحسن‌عباد بن عباس طالقانی م: ۳۸۵ هـ. (الکنی و‌اللقاب قمی ج ۲، ص ۳۷۰)

۶. صابی — ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن هلال حرانی صابی. (م: ۳۸۴ یا ۳۸۰ هـ) (الکنی

جلدهای کهنه قرار دهند بطوری که کهنه نماید) و تسلیم امیر نمود و گفت آنها را به ابومنصور ده و بگو که این کتاب‌ها را ما به هنگام صید در صحرا یافتیم؛ آنها را بررسی و ارزیابی نمایید. ابومنصور در آنها نظر کرد و بسیاری از لغتهای آن را ندانست. شیخ گفت: آنچه را نمی‌دانی در فلان کتاب مذکور است و معنی آن چنین است. پس بسیاری از کتب لغت را نام برد که ابومنصور هیچ یک از آنها را مطلع نبود و به تفتن دریافت که آن کتابها تألیف شیخ است و از گذشته عذرخواهی نمود؛ پس از آن شیخ، کتاب دیگری در لغت تصنیف کرد و آن را به «لسان العرب» موسوم ساخت و بهتر از آن کتابی در علم لغت تصنیف نشده بود؛ ولی هنوز در مسوده بود و به بیاض نرفته بود که شیخ وفات نمود و کسی به وضع و ترتیب آن راه نیافت.

ابن سینا در علم طب تجربه بسیار بدست آورده بود و حاصل تجربه‌های خود را در چندین جزوه ضبط کرده بود و می‌خواست آنها را به کتاب قانون ملحق گرداند؛ ولیکن پیش از اتمام قانون، آن جزوه‌ها گم شد.

از جمله امور تجربی شیخ این بود که وقتی صداعی بهم رسانید و دانسته شد که ماده متوجه پرده دماغ است و ترسید که پرده ورم کند؛ پس برف بسیار طلبید و آنها را کوبیده در کهنه‌ای پیچید و بر سر گذاشت؛ این عمل را مکرر نمود تا آنکه عضو قوی شد و ماده را قبول نکرد و مرض رفع شد.

از جمله، زنی در خوارزم به مرض سل گرفتار بود؛ او را به خوردن گل قند شکری امر نمود و از خوردن سوای گل قند منع اکید کرد، تا آنکه به قدر یک صدمین گل قند به آن زن خوراند؛ پس شفا یافت.^۱

شیخ در جرجان «مختصر اصغر» را در علم منطق تصنیف کرد، و آن همان منطقی است که در آغاز کتاب «النجاة» قرار دارد و منطق آن کتاب محسوب می‌شود. نسخه‌ای از این کتاب به شیراز رسید و جمعی از اهل علم در آن نظر کردند

→ والالقباق قمی، ج ۲، ص ۲۶۶)

۱. در مورد افسانه‌های طبی و غیرطبی ابن سینا رجوع شود به: چهارمقاله عروضی، چاپ گیب، ص ۸۳ و ۷۸؛ روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، چمن سوم از روضه پنجم، ص ۲۹۴؛ تنمة حیوان الحکمة، ص ۶۱ و ۵۴؛ الشیخ الرئیس، عباس محمود العقاد، مصر، ص ۲۴ و ۲۳؛ افسانه‌های صبحی مهندی، تهران، ۱۳۲۵، ج ۲، ۱۴۱ - ۱۳۵.

و چندین موضع برایشان مشتبّه گشت؛ پس شبهه‌ها را در جزوه‌ای نوشتند و قاضی شیراز که یکی از ایشان بود آن جزوه را با نامه‌ای به نزد شیخ ابوالقاسم کرمانی^۱ که در آن وقت در محضر شیخ بود فرستاد و خواهش کرد که آن جزوه را به نظر شیخ برساند و پاسخ شبهه را گرفته ارسال دارد. شیخ ابوالقاسم در روز گرمی به حضور ابن سینا آمد و آن جزوه را با نامه قاضی به نظر شیخ رسانید. شیخ نامه را مطالعه کرد و به کرمانی داد، جزوه را نگاه داشت و در آن نظر می کرد و مردم مشغول سخن گفتن بودند که شیخ ابوالقاسم از مجلس بیرون رفت. شیخ به من فرمود قدری کاغذ حاضر سازم. من پنج جزوه کاغذ که هر جزوی ده ورق بود آوردم و چون از نماز عشا فارغ شدیم، فرمود که شمع بیاورید؛ پس ما را به اکل و شرب دستور داد و خود به نوشتن جواب مشغول شد و تا نصف شب نوشت. در آن وقت خواب بر ما غلبه نمود؛ پس ما را رخصت استراحت داد و چون صبح شد کسی آمد که شیخ احضار فرموده است. چون به نزد او آمدم، دیدم که بر مصلی نشسته است و تمام آن پنج جزو را نوشته و در پیشش گذاشته است؛ پس به من گفت: این اجزا را به نزد شیخ ابوالقاسم کرمانی ببر و بگو که ما در نوشتن جواب تعجیل نمودیم تا اینکه قاصد معطل نشود، و این چیره دستی ابن سینا در میان مردم شهرت یافت و موجب شگفتی گردید.

از جمله مصنفات شیخ، یکی کتاب «الانصاف» است در بیست مجلد و در آن کتاب علما را به دو قسم کرده است: قسمی مشرقی، و قسمی مغربی؛ و هر یک را معارض دیگری قرار داده است. در این کتاب قریب به بیست و هشت هزار مسأله مذکور بود و نسخه آن در نهب ابوسهل حمدونی که از جانب سلطان مسعود

۱. حکیم ابوالقاسم کرمانی، صاحب ابراهیم بن بابا دیلمی است که در برخی از نسخه‌های سیره شیخ، همچون نسخه دانشگاه استانبول و سیره چاپ شده در مقدمه منطق المشرقیین و نیز عیون الانباء، به اسم و کنیه او تصریح نموده‌اند و وی با ابن سینا سخنانی اهانت آمیز نسبت بهم دارند. ابن سینا او را به تهی دستی در علم منطق متهم کرده و وی ابن سینا را به غلط و مغالطه (تتمة صوان الحکمة بیهقی، ص ۳۲) شاید به مناسبت همین اختلاف بوده که قاضی شیراز، شبهه‌هایی را که بر «مختصر اصغر» داشته به نزد او که از مخالفان شیخ بوده فرستاده تا اینکه محتملاً تأیید نماید و بر آن بیفزاید و به نزد شیخ بفرستد.

حاکم ری بود و با علاءالدوله^۱ محاربه نمود، به تاراج رفت. فاضل شهرزوری گوید: اکنون از آن کتاب به غیر از یک جزو چیزی در میان نیست.

قطب‌الدین اشکوری گوید که: در این زمان از کتاب «الانصاف» چیزی در دست نیست و جزوی که فاضل شهرزوری از آن خبر داده نیز مفقود شده، یا ازین رفته است.

شیخ بسیار قوی بنیه بود و تمایلات جسمانی بسیار داشت. در سالی که میان علاءالدوله و امیرحسام‌الدوله (ابوالعباس تاش‌فراش) نزدیک کرج^۲ ابودلف

۱. درگیریهای علاءالدوله با سپاهیان غزنوی بسیار بوده و با اختلاف زیاد هم نقل شده است. به تاراج رفتن کتب و اموال شیخ را بیهقی چنین می‌آورد که بین عمید ابوسهل حمدونی (حمدوی) صاحب ری، از جانب سلطان مسعود و علاءالدوله جنگی درگرفت و پس از آن سلطان مسعود بر اصفهان تاخت. در این درگیری اموال شیخ - از جمله کتابهایش - به غارت برده شد؛ از جمله کتاب «الانصاف». آن‌گاه نقل می‌کند که عزیزالدین الفقاعی الریحانی در شهر ۵۴۵ نقل و ادعا نموده است که نسخه‌ای از کتاب «الانصاف» را در اصفهان خریده و به سرو برده است و همو گفته که دو کتاب حکمة‌المشرقیه و حکمة‌العرشیه، در آن حمله ازین رفته است؛ اما بیهقی از قول امام اسماعیل باخرزی نقل نموده که کتاب حکمة‌المشرقیه و حکمة‌العرشیه هر دو در کتابخانه سلطان مسعود در غزنه بوده تا آنکه حسین غوری و سپاهیان در آتش زدن به کتابخانه غزنویان در سال ۵۴۶ همه کتابها و از جمله کتابهای شیخ را سوزاندند (تتمة صوان‌الحکمة، ص ۵۶ و ۵۵) جزئیات این واقعه را مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله عروضی، ص ۱۵۶ یاد کرده است. این اثیر در مورد این حادثه می‌افزاید که علاءالدوله در این درگیری به قلعه‌ای میان اصفهان و گلپایگان پناه برد. ابوسهل حمدوی در کرج (- کرج ابودلف، ۵۲ فرسنگی اصفهان) توقف کرد و علاءالدوله را دعوت به اطاعت نمود؛ علاءالدوله تن درنداد؛ پس ابوسهل، اصفهان را متصرف گردید و علاءالدوله به قلعه «ایذج» که از متصرفات ابوکالیجار بویه‌سی بود گریخت. (رجوع: الکامل، ج ۱۱، حوادث سال ۵۴۷ و ۵۴۳؛ صورة الارض، ص ۳۰۴ و ۳۱۷؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۴، ص ۴۴۶؛ پورسینا، سعید نفیسی ۹۵ - ۸۷ و ۱۴۲ - ۱۴۳)

۲. اینکه بیهقی و ابن ابی‌اصیبه محل این جنگ را «باب‌الکرج» نوشته‌اند مقرون به صحت نیست و «باب‌الکرج» صحیح‌تر می‌نماید، همان‌طور که در برخی از نسخه‌های سیره نیز چنین آمده است، زیرا که در این نواحی مکانی که به «کرج» موسوم باشد وجود ندارد رجوع به: معجم البلدان ج ۴، ص ۴۴۶.

جنگ واقع شد، قولنجی عارض شیخ گردید، و می‌ترسید که آن جنگ به شکست علاءالدوله تمام شود و با آن مرض فرار نتواند کرد. پس در یک روز هشت مرتبه حقنه نمود (و به زخم روده مبتلا گردید) و مرض شیخ شدت یافت در این هنگام علاءالدوله نیز ناچار به حرکت شد؛ پس شیخ با علاءالدوله حرکت کرد و در راه سرعت می‌نمودند و به «ایذج»^۲ رفتند. در آنجا صرعی که همیشه با بیماری روده پیدا می‌شود، بر بیماریهای شیخ افزوده شد. شیخ در تمام این احوال، خود به معالجه خویش می‌پرداخت و برای معالجه زخم روده و تعبیه قولنج تصمیم گرفت که بار دیگر حقنه نماید؛ پس دستور داد دو دانگ تخم کرفس برای کسر باد قولنج داخل نمایند و یکی از طبیبان پنج درم تخم کرفس داخل آن حقنه نمود.

جوزجانی گوید: نمی‌دانم که این عمل آن طبیب، از روی عمد بود یا به خطا، زیرا من در آنجا حاضر نبودم؛ ولی به هر تقدیر زخم روده از حدت آن تخم، افزایش یافت؛ سپس برای دفع صرع، «شرودیطوس» خورد و یکی از غلامان که در اموال شیخ خیانت کرده بود و از او می‌ترسید و هلاکت شیخ را طالب بود، اقیون بسیار داخل شرودیطوس نمود. شیخ با مرض وارد اصفهان شد و به معالجه پرداخت و ضعفش به جایی رسید که قدرت برخاستن نداشت. آنقدر معالجه کرد که بر راه رفتن توانایی پیدا کرد و به مجلس علاءالدوله رفت؛ با وجود این احوال پرهیز نمی‌کرد و بالجمله مرض عود کرد و حال به جایی رسید که گاهی بهتر و گاهی بدتر بود. در این هنگام علاءالدوله قصد همدان نمود و شیخ را با خود همراه کرد و در راه باز مرض عود نمود. چون به همدان رسیدند، دانست که قوت ساقط شده است و به دفع مرض قیام نمی‌تواند کرد؛ پس دست از مداوا کشید و گفت: آن مدبری که تدبیر بدن من می‌نمود از تدبیر دست برداشت و بعد از این، معالجه مرا نفع نمی‌رساند؛ پس غسل کرد و توبه نمود و آنچه را مالک بود به فقرا تصدق داد؛ مظالم را به صاحبانش برگردانید و غلامان را آزاد ساخت و هر سه روز یک ختم قرآن از حفظ تلاوت می‌نمود تا اینکه در روز جمعه، اول ماه رمضان

۱. این جنگ و قولنج شیخ در حوالی سال ۴۲۵ اتفاق افتاده است چه این اثر جریان این حادثه را ضمن گزارش همین سال نقل می‌کند. اما ابوالعباس تاش‌فراش، وی یکی از سرکردگان دربار مسعود غزنوی است که در نواحی مختلف حکمرانی داشته است.

۲. ایذج: شهری سردسیر بوده واقع میان اصفهان و خوزستان. (معجم البلدان ج ۱، ص ۲۸۸)

ت، درگذشت و در وقت رحلت این شعر را می خواند:

ولیس لنا حاصل سوی علمنا انه ما علم^۱
رباعی نیز از اوست:

دۀ عشق در قدح ریخته اند و اندر پی عشق عاشق انگیخته اند
با جان و روان بوعلی، مهر علی چون شیر و شکر بهم برآمیخته اند^۲

ولادت شیخ در سال سیصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاد. وی را در زیر حصار سمت قبله همدان مدفون نمودند.^۳ بعضی گفته اند که نعش او را به اصفهان نقل نمودند و در بقعه علائیه، در محله کون گنبد دفن کردند.^۴

ابن سینا و ابوسعید

از سخنان شیخ وصیتی است که به شیخ ابوسعید بن ابی الخیر نوشت: باید

۱. مردیم و حاصلی نبردیم جز آنکه دانستیم که هیچ ندانستیم.
۲. رباعی فوق در مطرح الانظار و طرائق الحقایق و ریاض العارفين و ریاض السیاحه و نامه دانشوران به نام شیخ ثبت شده است در کشکول شیخ بهایی - مونس الاحرار فی دقایق الأشعار - مجالس المؤمنین - مجمع الفصحاء - تذکره صبح گلشن - آتشکده آذر - پورسینای نفیسی و غیر از اینها کم و بیش سروده های فارسی ابن سینا دیده می شود.
۳. موضوع انتقال جسد ابن سینا از همدان به اصفهان در سیره شیخ ذکر نشده است. از جمله کسانی که این انتقال را یاد نموده ابن ابی اصیبعه می باشد و پس از او برخی او را متابعت نموده اند. اما موضوع دفن در همدان را اکثر اهل تاریخ و سیر آورده اند: زکریای قزوینی (م: ۶۸۲) در آثار البلاد ضمن تعریف «افشنه» از آن یاد می کند. بیهقی و ابن خلکان و ابن عبری و شهرزوری و قاضی شوشتری و ابن عماد حنبلی و بسیاری دیگر بر همین روایت رفته اند.
۴. این پایان تکلمه ای است که به ابوعبید نسبت داده اند. در اکثر نسخه های سیره، فهرستی از کتب شیخ آمده که ما در این نسخه آن را نمی بینیم، به ناچار خود این فهرست را با مراجعه به چند نسخه معتبر در پایان این مجموعه می آوریم.
۵. شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی از مشاهیر صوفیه (۴۴۰ - ۳۵۷ هـ) با ابن سینا مکاتبه و مراوده داشته است. علاقات و ارتباطات علمی به ویژه میان اهل عرفان و فلاسفه به قدرت اتفاق افتاده و گه گاه منشأ آثاری بوده است. ممکن است گرایشهای عرفانی شیخ از این گونه باشد (رجوع: حالات و سخنان شیخ ابوسعید، تهران ۱۳۳۱، ص ۷۲ - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تهران ۱۳۳۱، ص ۱۵۹).

اول^۱ و آخر هر فکری و ظاهر و باطن هر اعتباری حق متعال باشد؛ زیرا ظاهر و باطن همه اوست و در هر چیز تجلی نموده است:

و فی کل شیء له آیه^۲ تدل علی انه واحد^۳

و چون این حالت ملکه نفس گردید، نقش ملکوت در آن منطبق می‌گردد و قدس لاهوت تجلی می‌نماید، و با ساکنان عالم اعلی الفت حاصل می‌شود و لذت قصوی به مذاق می‌رسد و خواهشهای اولی نفس برطرف می‌گردد و سکینت بر او افاضه می‌شود و طمأنینت بهم می‌رسد و بر عالم ادنی مطلع می‌گردد؛ مانند اطلاع کسی که از اوج بر حقیض نگردد و بر اهل و کسان خویش رحم آورد و خیل و حشم سابق را پست و حقیر شمارد.^۴

و باید دانست که افضل حرکات نماز است و بهترین سکنت روزه، و نافعترین خیرات و مبرات، صدقه و پاکیزه‌ترین خوبیها تحمل سختیها و باطلترین سعی‌ها مراء و لجاج است؛ اگر نفس از زنگ آلودگیها پاک شود به‌قیل و قال و مناقشه میل نمی‌کند و با یک حالتی از احوال ازجا کننده می‌شود. بهترین اعمال آن است که از نیت خالص صادر گردد و بهترین نیت آن است که از علم حاصل شود؛ حکمت ام الفضایل است و معرفة الله اول الاوائل؛ و الیه یصعد الکلم الطیب

۱. پیرمیهنه از ابن سینا ده یازده پرسش نموده که در منابع بسیاری نقل شده است. این قسمت که قطب‌الدین نقل کرده ضمن پاسخی است که به پرسش پیرمیهنه تحت عنوان «حصول علم و حکمة» داده شده و عبارت آن چنین است: «فلیکن الله تعالی اول فکره و آخره و باطن کل اعتباره و ظاهره...» (نامه دانشوران ص ۱۲۱ - فهرست دکتر مهدوی ص ۸)

۲. در هر چیز بر ذات احدیت آیت و برهانی وجود دارد و همه بر وحدانیتش گواهی صادق است.

۳. نسخه‌های موجود از این پرسش و پاسخ مختلف است در حدود اختلافی که از تحریف کاتبان و ناسخان ناشی می‌شود و اکثر آنها از تغییر کلمه‌ای یا جمله‌ای تجاوز نمی‌کند همان‌طور که در نسخه بدلها می‌توان مشاهده کرد. بخشی از عبارات پاسخ شیخ جهت نمونه از رساله شرح حال ابوسعید و نامه دانشوران نقل می‌شود: فاذا صارت هذه الحالة ملکه انطبع فیها نقش الملكوت... و فاضت السکينة و حقت له الطمأنينة و اطلع العالم الادنی (دانشوران: و حقت له الطمأنينة و اطلع علی العالم الادنی) اطلاع راحم لاهله... (حالات و سخنان شیخ ابوسعید، طهران ۱۳۳۱، ص ۷۲ - نامه دانشوران ج ۱، ص ۱۲۱)

۴. و لیعلم ان افضل الحركات الصلوة و اسهل السکنت الصیام... (نامه دانشوران ج ۱، ص

والعمل الصالح يرفعه.

و بعد از آن باید که کمال ذاتی نفس را بر آن وارد آرد و از آلودگی و آنچه موجب زشتی آن می شود حراست نماید و آن آلودگیها اختلاط نفس با احوال قبیح و مطاوعت نمودن از امور دنیوی است که اگر در نفس باقی ماند، حال آن بعد از انفصال، همان حال وقت اتصال خواهد بود؛ زیرا که جوهر نفس داخل و آسیخته با چیزی نیست و همان هیأت انقیاد آن صواحب، او را آلوده می گرداند، بلکه هیأت استیلا و استعلا و ریاست، او را مقید می سازد، و از این جهت باید که از کذب دوری نماید و هیأت صدق در نفس حاصل گرداند، به نحوی که احلام و رؤیای او راست گردد.

اما استعمال لذات، برای اصلاح طبیعت و ابقای نوع و شخصیت و سیاست است. و اما مشروب برای مداوا است و نباید که بدون احتیاج به آن، آشامید. و معاشرت با هر فرقه، باید به عادت و رسم آن فرقه باشد. جود و بخشش به قدری که مقدور باشد مطلوب است و باید آن را انجام داد و تقدیر و اندازه آن به اعتبار مال موجود است. و برای مساعدت مردم ارتکاب اموری که خلاف طبع باشد، روا باشد. و در اوضاع شرعی و تعظیم سنتهای الهی و مواظبت بر عبادات بدنی، به هیچ وجه تقصیر جایز نیست.

فاضل اردکانی گوید: این وصیت، بر مراتب عالی اصول حکمت منطبق است و عبارتهای آن هر یک گنجی است از حکمت؛ نهایت آنکه نسخه ای که مورد استنساخ قرار گرفت بسیار سقیم غلط و پر بود و به زحمت جمله ها از آن استخراج گردید و چند فقره از آن قابل قرائت نبود و لاینحل ماند.

در بعضی از کتب مذکور است که شیخ ابوسعید به شیخ الرئیس نوشت که باید بر علوم عقلی اعتماد نمود؛ زیرا که شکل اول از بدیهیات است و از واضحترین و روشنترین مطالب و آن خود مشتمل بر دور است؛ چه آنکه ثبوت نتیجه، موقوف بر کلیت کبر است و کبر کلی نمی شود مگر بعد از صدق اکبر بر اصغر؛ زیرا که اصغر از جمله افراد اکبر است.

۱. پایان پاسخ شیخ: و اما اللذات فليست عملها على اصلاح الطبيعة و ابقاء الشخص والنوع والسياسة... ثم لا تقصر في الاوضاع الشرعية... على التعبدات البدنية، و يكون دوام عمره اذا خلا و خلص من المعاشرين... حسبنا الله و نعم الوكيل (نامه دانشوران ج ۱، ص ۱۲۲)

شیخ در جواب نوشت که کلیت کبرا موقوف بر اندراج اکبر است اجمالاً؛ و مقصود از نتیجه، ثبوت آن است به طور تفصیل.^۱

و ایضاً مذکور است که شیخ ابوسعید به شیخ نوشت: مرا ارشاد کن. شیخ در جواب نوشت: دخول در کفر حقیقی و خروج از اسلام مجازی این است که التفات نکنی مگر به آنچه ورای اشخاص ثلاثه است تا آنکه مسلم و کافر باشی، و اگر در ورای آن باشی نه مؤمنی و نه کافر، و اگر در تحت این باشی مشرکی و مسلم، و اگر جاهل باشی هیچ قیمت برای تو نباشد و کسی تو را از جمله موجودین نمی‌شمارد. چون این جواب به شیخ عارف رسید و بر آن مطلع گردید، پسندید و در کتاب مصباح (یا مصابیح) خود ذکر کرده است که این کلمات مرا به جایی رسانید که عبادت صد هزار سال نمی‌رسانید.^۲

قطب‌الدین اشکوری در تفسیر کلمات فوق می‌گوید: مراد از کفر حقیقی همان است که در آیه کریمه «و من یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله» مذکور است و مقصود از آن اعراض و دوری جستن، از غیر خداوند متعال است؛ یعنی دوری جستن از عالم امکان و ممکنات.

۱. آنچه را اردکانی از بعضی نقل می‌کند یکی از چند پاسخ و پرسشی است که میان پیرمیهنه و ابن سینا جریان داشته و شیخ جواب خود را با عنوان «القیاس» نوشته و در آن مشکل را گشوده است. (فهرست دکتر مهدوی ص ۴)

۲. این نیز یکی از همان چند پرسش و پاسخی است که مذکور گردید. آنچه در این سؤال و جواب مورد شک و تردید قرار می‌گیرد این است که قرائن و شواهد نشان می‌دهد شیخ جهت وصول به مراتب سلوک عرفانی خود را به ابوسعید نزدیک می‌نموده و طالب ارشاد بوده است در صورتی که این پرسشها و پاسخها که نسخه‌های مکرری هم از آن موجود است مطلب را به عکس می‌نماید مگر اینکه بگوییم در پرسش وجهه فلسفی و استدلالی آن مورد نظر بوده که آن هم از این مسائل بعید می‌باشد و به هر حال در آغاز رساله چنین آمده است: وقال فی کتابه (یعنی ابوسعید) ارشدنی فکتب الشیخ فی جوابه بهذه العبارة: الدخول فی الکفر الحقیقی والخروج عن الاسلام المجازی ان لا تلتفت الا بما کان وراء الشخص الثلاثه حتی تكون مسلماً و کافراً، وان کنت وراء هذا فلتست مؤمناً ولا کافراً، وان کنت تحت هذا فانت مشرک مسلم، وان کنت جاهلاً من جمیع هذا فانک تعلم ان لا یتمه لک ولا تعد من جمیع الموجودات. و در پایان چنین است: اوصلنی هذا الکتاب الی ما اوصلنی الیه عمرأة الف سنة من العبادة (فهرست قنواتی ص ۳۱۰ - ۳۰۹ - فهرست مهدوی ص ۹)